

دشمن مردم آن گاه که جنگنده‌ها آسمان را درمی‌نوردند

عرصه‌ی زندگی اجتماعی در ایران، بعد از حمله‌ی اسرائیل در ۲۳ خرداد ۱۴۰۴ به قبل و بعد از جنگ تقسیم شده است. چه در میانه‌ی جنگ و چه بعد از گذشت ۱۲ روز شلیک ویرانگر طرفین به یکدیگر، بسیار شنیده می‌شد و می‌شود که دشمن تنها نظامی‌ها را هدف قرار می‌دهد و با غیرنظامی‌ها کاری ندارد. گویی خودمان هم راستی راستی باورمان شده که کشوری که به سرزمین دیگری تجاوز کرده؛ با مردم آن کاری ندارد و غیرنظامیان هم‌چنان می‌توانند به سیاق قبل مشغول زندگی روزمره‌شان باشند. بی‌جهت نیست که در طول جنگ، هم مردم عادی و هم حکومت جمهوری اسلامی، سعی بر آن داشتند که شرایط را نه جنگی بلکه عادی نشان دهند. کمی جلوتر خواهیم دید که این رؤیافروشی، فریبی بیش نیست.

در شرایطی که سعی بر عادی‌سازی می‌شود، عناصری از زندگی روزمره تغییر کرده است. در بین صحبت‌های همکارانمان فراوان می‌شنویم که تا پیش از وقوع جنگ در پی تلاش برای رسیدن به آرزوها و اهدافی بودند که اکنون تا حدودی آن آرزوها رنگ باخته‌اند و غباری از سردرگمی توأم با ناامیدی روی آنها سایه انداخته است. یکی می‌خواست با هزار قرض و قوله خانه‌ای بخرد؛ دیگری در سودای یافتن شغلی در آینده، هوای رفتن به دانشگاه را در سر می‌پروراند؛ جوانی بعد از سال‌ها دوری از معشوقش می‌خواست به یار برسد؛ کارگری بعد از پر کردن فرم‌های استخدامی بالأخره کاری پیدا کرده بود و می‌خواست مرهمی بر زخم‌های خانواده‌اش باشد. هر کسی به دنبال چیزی می‌دوید. اما گویی جنگ همه‌ی معادلات عادی زندگی را به هم زده است.

حال در این آشفته‌بازار، می‌خواهیم هر جور شده زندگی را تاب آور سازیم و به نوعی در پی تسکینی برای ادامه‌ی زندگی هستیم. یکی از این مَسکن‌ها که امیدی کاذب می‌آفریند، چنگ زدن به همین گزاره است که آمریکا و اسرائیل با ما مردم عادی کاری ندارند و تنها نظامی‌ها را می‌کشند. برای آنکه این امید را هم برای دیگران باورپذیر سازیم، سراغ استدلال‌های به‌ظاهر علمی نیز می‌رویم. قیافه‌ی کارشناس مآبانه‌ای به خود می‌گیریم و داد سخن می‌دهیم که «آقا! زمانه‌ی کنونی مانند دوره‌ی جنگ ایران و عراق نیست که نیروهای عراقی فله‌ای هر خانه‌ای را که جلوی راهشان بود بمباران می‌کردند؛ بلکه امروزه موشک‌ها نقطه زن شده‌اند. یعنی قبل از عملیات، دقیق و هوشمندانه شناسایی می‌کنند که کدام نقطه و کدام اتاق از خانه را هدف حمله قرار دهند. با خانه‌های ما بدبخت بیچاره‌ها چکار؟»

با شنیدن این قبیل جملات، بی‌اختیار سخنان فرماندهان ارتش اسرائیل و آمریکا در ذهن آدمی تداعی می‌شوند که مدام در بحبوحه‌ی جنگ پیغام می‌فرستادند که «با مردم ایران کاری ندارند و از آنجایی که به فکر مردم‌اند و نمی‌خواهند به آنها آسیبی برسانند، هشدار تخلیه‌ی شهرها را می‌دهند». اکنون دقیقاً بخشی از جامعه‌ی ما، همان سخنان را باور کرده و سعی می‌کند در هر معادله‌ای برای تحمل‌پذیر ساختن زندگی، آن را در نظر بگیرد.

فراگیر شدن تصورات انسان‌گرایانه و فانتزیک در بین توده‌ی مردم نسبت به واقعیت جنگ، سازوکاری را به جریان انداخته که صداهایی در جامعه خواستار ورود دوباره‌ی اسرائیل و دعوت به جنگ شوند. منشأ چنین باوری که اسرائیل ما را نمی‌زند بلکه کار جمهوری اسلامی را یکسره می‌سازد را باید در کجا جست؟ این همه اعتماد به نیرویی که

نسل کشی آدمیان به دست دولتش برای بیشتر مردم جهان ثابت شده است از کجا سرچشمه می گیرد؟ آیا تعریف ما از کشتن غیرنظامیان باید محدود به شلیک مستقیم گلوله باشد؟ خیر. مسلماً چنین نیست.

بیایید در ابتدا به وضعیت غیرنظامیان در شرایط صلح و قبل از جنگ نگاهی بیندازیم. قبل از آن، باید در مفهوم غیرنظامیان تأمل کنیم. ما بر حسب عادت زبانی، مردم غیرنظامی را هم وزن و برابر با مردم عادی معنا می کنیم. زمانی که مردم عادی ذیل نام کلی «همه‌ی مردم» تعریف می شود، فریبده است. «همه‌ی مردم» متناسب با جایگاه تولیدی که در جامعه دارند در طبقات مختلف جای می گیرند. قطعاً طبقه‌ی سرمایه‌داری که در زمان صلح مشغول استثمار طبقه‌ی کارگر است، جزء مردم عادی به حساب نمی آید. همین سرمایه‌دارانی که به اشتباه زیر چتر کلی مردم عادی جا زده می شوند، هنگام وقوع جنگ، چمدان به دست، سرمایه و جان عزیزشان را از مملکت خارج می کنند و یا اگر حس وطن دوستی شان گل کند، می مانند و بیشتر از قبل استثمار می کنند. سرمایه‌داران در حکم شهروندانی هستند که همیشه ویژه بوده و هیچگاه نمی توان آنها را جزو مردم عادی تصور کرد. در نتیجه، پیش فرض ما از غیرنظامیان در این نوشته، آن دسته از مردم عادی هستند که به عنوان طبقه‌ی کارگر، چه بسا از منظر سرمایه‌داران شهروند هم محسوب نمی شوند. پس بیایید به وضعیت غیرنظامیان، یا به عبارت دقیق تر «کارگران» در دوران صلح نگاهی بیندازیم.

جامعه سراسر عرصه‌ی جنگ است. اینگونه نیست که دولت‌ها گویی تاکنون در صلح بودند و اینک به طور ناگهانی جنگ را شروع کرده اند. در دوران صلح نیز طبقه‌ی کارگر درگیر نزاعی هر روزه با طبقه‌ی سرمایه‌دار و بر سر معیشت و زندگی اجتماعی است. کارگران با ابزارهای مبارزاتی خود به اشکال گوناگون سعی در افزایش دستمزد و بهبود زندگی اجتماعی خود دارند و از سوی دیگر سرمایه‌داران نیز با اتحادیه‌ها و تشکلهای ویژه‌ی خودشان، درصدد افزایش استثمار و کاهش دستمزد و حضور کارگران در عرصه‌ی زندگی اجتماعی و سیاسی هستند.

وضعیت کارگران در دهه‌های اخیر، به ویژه از دهه‌ی ۹۰ به این سو و با تعمیق سیاست‌های نئولیبرالی، هر چه بیشتر رو به وخامت گذاشته است. نان، غذای غالب توده‌ی مردم، چند بار در سال به بهانه‌های مختلف گران می شود. برق و حامل‌های انرژی با اسم رمز ناترازی‌ها گران می شوند. کارگران مدام با وضعیتی برزخی از جمله تهدید به اخراج و موقت بودن قراردادهای مواجه‌اند. هزینه‌های دولت روز به روز در زمینه‌های اجتماعی کاهش یافته است. مدام رؤسای جمهور در پشت تریبون شانه‌ها را بالا می اندازند که دولت پول ندارد. آخرین نیروگاه، پالایشگاه، مدرسه و بیمارستانی که دولت افتتاح کرده باشد در خاطردمان نیست. بازار به معنای واقعی از هرگونه قانون و قواعدی به نفع سرمایه‌داران آزادتر شده است. غیرنظامیان برای زنده ماندن و ادامه‌ی زندگی، هر روز با مرگ دست و پنجه نرم می کنند. آنها روزانه استثمار می شوند و جیب‌های سرمایه‌داران از دسترنج طبقه‌ی کارگر، از سودی سرشار باد می کند. پس درواقع می بینیم که غیرنظامیان قبل از جنگ نیز زیر ضربات دولت سرمایه‌داری له می شوند و مرگ را شاید هزار بار بیشتر به چشم خود و خانواده‌هایشان می بینند. اقداماتی از این قبیل از سوی نظام سرمایه‌داری جمهوری اسلامی ایران به نوعی در راستای تضعیف و نابودی زحمتکشان بوده است. جالب است که کارگران و زحمتکشان جامعه که زیر ضرب فشارهای سرمایه‌داران کمر خم کرده‌اند، در پاسخ به این دلایل، چنین استدلال می کنند "که «ما که روزی صد بار می میریم و زنده می شویم، ما را از جنگنده‌های آمریکایی و اسرائیلی چه باک. مرگ ناگهانی بسیار بهتر از هزار بار مرگ تدریجی در این شرایط است»". در اینجا باید گفت که همین اقدامات سرکوب‌گرانه‌ی سرمایه‌داری جمهوری اسلامی باعث چنین خواسته‌ای شده است. مردم غیرنظامی ضعف در مقابل جمهوری اسلامی را در درون خود نهادینه کرده و در برابر

سرکوب‌های وحشیانه‌ی نیرویی که سر تا پا متشکل و سازمان‌یافته است، خود را ناتوان حس می‌کنند. زمانی که قدرت و نیروی خودشان را در حد و اندازه و قوای جمهوری اسلامی نمی‌بینند، از جنگنده‌های اسرائیلی درخواست نجات خودشان را دارند. غافل از آنکه این نجات به معنای رهایی از ظلم و استثمار ستمگران نیست.

در دنیای امروزی برای کشتن غیرنظامیان صرفاً نیازی به جنگنده و بمب افکن نیست؛ که اگر برای اهداف سرمایه‌دارانه لازم شود، از انجام چنین کاری نیز کوچکترین ابایی ندارند. اما قبل از جنگنده هم می‌توانند توده‌ی مردم را طور دیگری نابود کنند. در همین سال گذشته، نزدیک به ۶۰ نفر از کارگران معدن زغال‌سنگ طبس در اعماق تاریک زمین، دیگر هرگز روشنایی آفتاب را ندیدند. کارگری که به خاطر بیکاری و یا فشار معیشتی با عملی کور اقدام به خودسوزی می‌کند؛ آنانی که به واسطه‌ی دستمزد پایین مجبور به اضافه‌کاری‌های چندین ساعته می‌شوند و چند شیفت پشت سر هم از دیدن همسر و فرزندان خود محروم‌اند؛ کارگری که زمانی برای تفریح ندارد و اوقات فراغت برای او بی‌معنی شده است؛ همگی اینها نوعی مرگ هستند. یا کمی آن‌سوتر در خاورمیانه، تصاویری مخابره می‌شود که کودکان غزه بارها از خود می‌پرسند این چه زندگی است که سران دنیا برای ما ساخته‌اند. محاصره‌ی غذایی در غزه توسط رژیم صهیونیستی همان مرگ خاموشی است که نیازی به بمب افکن ندارد. عجیب آن است که سران اسرائیل بارها در توضیح این جنایات به خبرنگاران می‌گویند که هدف‌شان نیروهای نظامی حماس است و نه مردم!

در نتیجه و در یک جمع‌بندی کلی از این بخش، باید دانست که نابودی غیرنظامیان را نباید صرفاً در کشتن مستقیم درک و معنا کرد. بمباران زیرساخت‌های بنیادین یک کشور، از جمله پتروشیمی‌ها، نیروگاه‌ها، مراکز بزرگ صنعتی، فرودگاه‌ها، پالایشگاه‌ها، بیمارستان‌ها، مدارس و غیره، همگی در راستای نابودسازی غیرنظامیان است. زمانی که این زیرساخت‌ها هدف قرار گیرند (به فرض صفر، گیریم که خالی هم بوده باشند) در ابتدای امر این بیکاری است که گریبان خیل عظیمی از نیروی کار را می‌گیرد. چراکه مراکز مهم نابود شده و جایی برای تولید و کار نخواهد ماند. در مرحله‌ی بعدی، پیامدهای چنین انهدامی، به دیگر بخش‌های جامعه تسری می‌یابد. از جمله مدارس تعطیل می‌شوند و در نتیجه کودکان ما هستند که از تحصیل محروم می‌مانند. بیمارستان‌ها و نیروگاه‌ها قادر به ارائه‌ی خدمات پایدار نخواهند بود. چه بسا تولید به صفر برسد. ثمرات تمامی این ضربات متوجه طبقه‌ی کارگر و زحمتکشان خواهد بود. منشأ و دلیل این مسئله را که چرا بخشی از توده‌ی مردم از کشته شدن نظامی‌ها خوشحالند و به نیروی دشمن اعتماد دارند که فردا روزی با آنها کاری نخواهد داشت را باید در احساس خشم و حس انتقامی جستجو کرد که در طی این سال‌ها در ذهن و تجربه‌ی تاریخی مردم از جمهوری اسلامی حک شده است. توده مردم، سرکوب‌های خونین دی ماه ۹۶ و آبان ۹۸ را در پی گرانی بنزین فراموش نکرده‌اند. حتی سرکوب جوانان در اعتراضات ۱۴۰۱ را نیز به خوبی به یاد دارند. طبقه‌ی کارگر از نظام سرمایه‌داری جمهوری اسلامی به شدت زخم خورده است. وی از همان سال ۵۷ که سرمایه‌داران دوباره به اریکه‌ی قدرت تکیه دادند و امتیازات فرودستان در انقلاب را سرکوب کردند، این زخم را به حق بر پیشانی دارد. اما قطعاً راهکار در خود فرو رفتن و کینه انباشتن و عدم سازماندهی و انسجام نیست که این همه، طبقه‌ی کارگر را به ناکجاآباد می‌برد. سرانجام چنین راه‌حلی، دعوت به حمله از سوی امپریالیسم آمریکا و هم‌پیمانش در منطقه‌ی خاورمیانه - اسرائیل - است. تاریخ گواهی می‌دهد که هیچ‌کدام از این دولت‌ها در طول سال‌های تاریک خاورمیانه، نیروی رهایی‌بخشی برای طبقه‌ی کارگر و زحمتکشان هیچ‌کدام از کشورهای منطقه نبوده‌اند.

توضیح دیگری که در موضوع «حفظ امنیت پوشالی غیرنظامیان توسط اسرائیل» باید در نظر گرفت این است که امروزه این حرف که موشک‌ها دقیق و نقطه‌زن شده‌اند، کاملاً درست است. تسلیحات جنگی با گذشت دهه‌ها، هم به لحاظ فنی و تکنولوژیک و هم از جهت هزینه‌های چندین هزار دلاری و چه بسا میلیونی که برای ساخت آنها خرج می‌شود، پیشرفت کرده‌اند و «دقیق» شده‌اند و در یک آن می‌توانند کل زیرساخت‌های یک جامعه را به صورت هدفمند نشانه روند. اما هیچ دولت سرمایه‌داری در همان گام نخست، دستش را روی شلیک مستقیم ماشه به سمت مردم عادی نمی‌برد.

اولاً اینکه کشورهای ابرقدرت امپریالیستی نگران خالی شدن زرادخانه‌هایشان هستند. انبارهای آنان به هیچ‌وجه نامحدود نیست. برای هر کدام از موشک‌ها و جنگنده‌ها و بمب‌افکن‌های بی‌۲، میلیون‌ها دلار صرف شده است. بماند هزینه‌های نگهداری و بازبینی آنها که خود قیمتی گزاف دارد. آنها نمی‌خواهند جیره‌های تسلیحاتی‌شان را بدون کوچکترین دستاورد راهبردی مصرف کنند. این موضوعی است که باعث شده تا حتی صدای اعتراض بخشی از جریان‌های سیاسی در آمریکا بلند شود که چرا باید این همه هزینه از بودجه‌ی نظامی کشور صرف جنگ در اوکراین و خاورمیانه شود در حالی که برای‌شان تا به اکنون دستاورد راهبردی نداشته است. پس ابتدا باید در نظر گرفت که دلیلی ندارد که آنها بی‌محابا و مستقیماً موشک‌های گران قیمت نقطه‌زن‌شان را خرج مردم عادی کنند. قتل عام مردمانی که هنوز برای آنها دستاوردی ندارد.

باید دید طرف‌های درگیر در جنگ چه اهداف و استراتژی‌هایی دارند. چه اهدافی آنها را تا مرز جنگ و کشتار کشانده است. طبیعتاً هیچ دولت سرمایه‌داری به قصد آنکه صرفاً غیرنظامی بکشد، جنگ را آغاز نمی‌کند. منافع اسرائیل در جنگ ۱۲ روزه‌ی ایران، نابود کردن ساختار نظامی کشور، کشتار فرماندهان در سطوح عالی نظامی، از کار انداختن قدرت پدافندی ایران و در نتیجه از میدان به در کردن حریف بود. برای رسیدن به چنین اهدافی است که موشک و جنگنده به کار گرفته و نظامی‌های ایران یکی یکی ترور می‌شوند. حالا اگر لابلای اهداف نظامی چند غیرنظامی هم کشته شوند، برای اسرائیل توفیری ندارد. وی به هدف اولیه‌اش رسیده است. خانه و جلسه‌ی نظامی‌ها را هدف قرار داده و به احتمال زیاد، خانه‌ی همسایه هم با خاک یکسان شده است. این مسئله‌ی آخر به هیچ‌وجه مهم نیست. اگر بر فرض، هزار نفر غیرنظامی هم کشته شوند به جایی بر نمی‌خورد. اما هدف حمله در ابتدا چیز دیگری است نه نابودی غیرنظامیان.

باید به دو نکته توجه کرد: اولاً در جنگ اخیر، جدا از آمار کشته‌شدگان نظامی که نزدیک ۶۰۰ نفر بوده است، ۱۲۶ زن و ۴۷ کودک و نوجوان غیرنظامی آن هم طی ۱۲ روز کشته شده‌اند. علاوه بر این، ۲۸۱ مرد نیز که جزو مردم عادی بوده‌اند، جان‌شان را از دست داده‌اند. در حالی که میانگین روزانه کشته‌شدگان در بازه‌ی مشابه در جنگ هشت ساله‌ی ایران و عراق از میزان کشته‌های این جنگ کمتر بوده است.^۱ این آمار در شرایطی است که اسرائیل در وسط جنگ خطاب به مردم ایران پیام می‌داد و خود را ناجی آنها معرفی می‌کرد.

^۱ . چنین نسبتی با فرض دویست هزار کشته در هشت سال به دست می‌آید که به صورت میانگین در هر دوازده روز آن جنگ تقریباً ۸۲۲ نفر کشته شده‌اند.

دوم آنکه ماجراجویی‌های رژیم صهیونیستی به ترور نظامیان و قتل مردم عادی به عنوان تبعات این ترورها ختم نمی‌شود. دامنه‌ی جنگ گسترش می‌یابد. بعد از زدن دقیق نظامی‌ها، کم کم نوبت به غیرنظامی‌ها هم می‌رسد. یعنی تاکتیک و استراتژی تغییر می‌کند. مانند تمامی کشورهایی که در این دهه‌ها در خاورمیانه گرفتار تهاجم نظامی آمریکا و اسرائیل شدند. اکنون بعد از گذشت دهه‌ها، اسرائیل در غزه تنها نظامی‌های حماس را نشانه نگرفته است، بلکه کل مناطق غزه را با غیرنظامیان زن و کودکش زیر و رو می‌کند. موشک‌های نقطه‌زن‌اش را بر فراز چادرهای آوارگان و مردم فرودست فرو می‌ریزد. چراکه استراتژی و هدفش تخلیه‌ی کامل شهر و تداوم شهرک‌سازی به نفع خویش است. تازه وعده‌ی تقسیم خاک اشغال شده‌ی فلسطین را به آمریکا هم می‌دهد! کسانی که در سوریه کشته می‌شوند همگی نظامی نیستند. آنها که در لبنان به قتل می‌رسند، همه عضو حزب الله لبنان نیستند. در سال ۲۰۰۳ که نیروهای مهاجم آمریکایی به بهانه‌ی دروغین وجود سلاح‌های کشتار جمعی به کشور عراق حمله کردند، تنها نظامی‌ها را نابود نکردند. اشغال عراق با قتل دو میلیون زن و مرد و کودک غیرنظامی همراه بود. مردمی هم که ماندند هنوز هم با گذشت سال‌ها از آن وقایع شوم با آثار و پیامدهای حمله دست و پنجه نرم می‌کنند. جنگ با استقرار افسران و ژنرال‌های آمریکایی در منطقه‌ی سبز اشغال شده‌ی عراق تداوم یافت و آنها توانستند از طریق ارباب و ترسی که در جامعه‌ی عراق افکنده بودند اراده و فهم نیروهای نظامی عراقی را آسیب‌پذیر سازند و کاری کردند که عراقی‌ها از واکنش سریع و مناسب بازمانند و آنگاه طرح‌های توسعه‌محور اقتصادی را که دودش به چشم توده مردم رفت، اجرا کردند. سال‌ها در عراق و افغانستان و اکنون نیز در سوریه میان مردم عادی و خودروهای بمب‌گذاری شده، جز نیمچه لباسی که بر تن دارند، چیزی نیست که از آنها محافظت کند. فراموش نکرده‌ایم که بمب‌های اتمی که بعد از جنگ جهانی دوم توسط قدرت امپریالیستی آمریکا بر سر مردم هیروشیما و ناگازاکی ریخته شد، تنها نظامیان را نشانه نگرفته بودند. مردم ژاپن و ویتنام که دیگر خاورمیانه‌ای نبودند. آنها بلد بودند که متمدنانه رفتار کنند!

اگر دقت کنیم دولت سرمایه‌دار جمهوری اسلامی بعد از گذشت روزهای جنگ با اسرائیل، با وجود تعریف و تمجیدهای نمایشی از زمان‌شناسی و انسجام اجتماعی مردم، سرکوب‌های طبقاتی از جمله در حوزه‌ی معیشتی و اقتصادی را افزایش داده است. یعنی مرگ تدریجی غیرنظامیان همچنان توسط ستمگران ادامه دارد. جمهوری اسلامی با بهره‌گیری از شرایط جنگی، سیاست‌های سرمایه‌دارانه‌ی خود را به صورت سریع و ضربتی پیاده می‌کند. راه برای دخالت‌های امنیتی و نظامی نیروهای خارجی آمریکا و اسرائیل و بعدها هم‌پیمانان آنها در داخل هموار می‌شود. در چنین اوضاعی اگر طبقه‌ی کارگر و زحمتکش ایران نتواند به ضعف و عدم سازماندهی طبقاتی خود غالب شود و از اتخاذ راه حل طبقاتی متناسب با سطح مبارزاتی خود عقب بنشیند، آنگاه تصاویر کشته‌شدگان و نابودی غیرنظامیان توسط نیروهای امپریالیست را این بار نه در شبکه‌های تلویزیونی بلکه باید در خیابان‌های تهران، اصفهان، اهواز و تبریز به نظاره نشست.

این نوشته را با شعری از برتولت برشت نویسنده و نمایشنامه‌نویس کارگری به پایان می‌بریم.

بیدادگری در این زمان با گامی استوار پیش می‌رود

ستمگران خود را برای صد قرن، تجهیز می‌کنند

زور، قول می‌دهد: "چنین که هست، می‌ماند"

جز صدای فرمانروایان ستمگر

هیچ صدایی طنین نمی‌افکند

و در بازارها، استثمار بانگ برمی دارد:
"اینک، تازه من آغاز می کنم"
اما از استثمارشدگان، اکنون بسیاری می گویند:
«آنچه ما می خواهیم هرگز شدنی نیست»
اگر زنده ای، مگو «هرگز»
«چنین که هست» نمی ماند
پس از ستمگران
ستم دیدگان سخن خواهند گفت
چه کسی را یارای آن است که بگوید «هرگز»؟
از کیست که استثمار، دوام می آورد؟
از ما
از کیست که استثمار معدوم می شود؟
باز هم از ما
اگر از پا افتاده ای، برخیز
اگر شکست خورده ای، باز بجنگ!
آن کس که جایگاه خویش را شناخت
چگونه می توان بازش داشت؟
چراکه شکست خوردگان امروز،
فاتحان فردايند
و «هرگز» به «هم امروز» تبدیل می شود.